

سیمای شبی در منطق الطیر و دیگر آثار عطار

محمد یوسف نیری^۱، امیرمحمد اردشیرزاده^۲



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۴/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۴/۳۰

چکیده

موضوع این مقاله «سیمای شبی در منطق الطیر عطار و دیگر آثار وی» می‌باشد. عطار برای بیان افکار و اندیشه‌های عرفانی خود، از عرفا و شیوخ در قالب داستان و حکایت بهره می‌گیرد و همگان به خصوص سالکان راه را به پیروی از احوال و اقوال آنها تشویق می‌کند.

در این مقاله به معرفی شبی، صوفی و عارف قرن سوم و چهارم، که مورد توجه و احترام بزرگان تصوف بود پرداخته شده است. وی عاشق مجنون و عارف بلند مرتبه‌ای است که در حال و علم بی همتا بود. نکته‌ها و اشارات و رموز و عبارات و ریاضات و کرامات فراوانی از وی نقل شده است. عطار در منطق الطیر و دیگر آثار خود به ذکر حکایاتی از زبان وی می‌پردازد و بدین ترتیب اندیشه‌ها و باورهای عرفانی خود را گاه به زبانی ساده و گاه رمزی بیان می‌کند. در این مقاله کوشش شده تا به تفسیر، تحلیل و شرح داستان‌ها که هر کدام تقریباً یک تمثیل رمزی می‌باشند توجه شده و به رمزها و نمادهای نهفته در آنها اشاره شود. هر کدام از این حکایات‌ها به گونه‌ای با اصول و سیر و سلوک عرفان گره می‌خورند و عطار با شگردی خاص از زبان شبی برای بیان مسایل خود استفاده می‌کند که در این مقاله به آنها اشاره شده است.

کلید واژگان: شبی در منطق الطیر، عارفانه‌ها و سخنان شبی، شبی در آثار عطار، رفتار و سلوک

شبی.

۱- استاد، بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.
M.nayyeri110@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.
Ardeshirzadeh53@yahoo.com

۱. مقدمه

در منطق الطیر با شخصیت‌های فراوانی از جمله عرفا و شیوخ روبرو می‌شویم. عطار به کمک آن‌هایندیشه‌های عارفانه‌ی خود را به آسانی القا می‌کند و آن‌ها را سالاران طریقت و رهبران حقیقت می‌داند و می‌خواهد سالکان راه را به پیروی از احوال و اقوال آن‌ها تشویق کند.

یکی از این چهره‌ها در میان عرفا و شیوخ، شبی بگدادی است. عطار در حکایات خود با توجه به جایگاه و اهمیت شبی و نیز زمینه‌ی مشترک باورها در بین خود و شبی به بیان رموز عرفان می‌پردازد.

شبی عطار کسی است که وی شریعت و طریقت را به گونه‌ای در قصه‌های خود در قالب شبی برای نیل به حقیقت فراهم می‌سازد. از طرف دیگر، عطار در بیان حکایات خود از زبان شبی درس‌هایی را که موجب تزکیه و تطهیر نفوس به شمار می‌رود؛ به شکلی رمزی ذکر می‌کند و مضمون هر کدام از حکایات‌ها به گونه‌ای با مراحل سیر و سلوک ارتباط پیدا می‌کند.

در این مقاله قصد داریم به بررسی سیمای شبی در منطق الطیر و دیگر آثار عطار پردازیم و به رموز عارفانه‌ای که عطار در اغلب مواقع برای ذکر کرامات و آن‌دیشه‌های والای معنوی و عرفانی عارفان در حکایات خود مورد توجه داده، بنگریم و فواید اخلاقی و دریافت‌های عرفانی و مراحل سیر و سلوک را که برای بیان حقیقت در خلال حکایات آمده بررسی تحلیل و ذکر کنیم.

هر چند گاهی نقل این گونه حکایات‌ها سبب عدم پذیرش منطقی می‌باشد، اما لطایف و فواید حاصل از آن‌ها از عرفا و شیوخ به ویژه شبی در جای خود جالب و قابل ملاحظه است.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

پیش از بررسی و تحلیل حکایات منطق الطیر و دیگر آثار عطار از زبان شبی جا دارد که در این باره نگاهی به کوشش‌های دیگر پژوهشگران داشته باشیم.

دکتر بدیع الزمان فروزانفر در کتاب «شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین بن محمد عطار نیشابوری» ضمن بررسی هر یک از کتاب‌های عطار، گذرا هریک از حکایت‌ها را به شکل کلی مورد توجه داشته است. (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۳۴۸). کتاب «دریای جان» از دیگر پژوهش‌هایی است که توسط هلموت ریتر و به ترجمه‌ی دکتر عباس زریاب خویی و دکتر مهرآفاق بایوردی در این زمینه به چاپ رسیده است. این پژوهشگر آلمانی در کتاب خود به تقسیم بندی موضوعی حکایات و قصص و تمثیلات پرداخته و به گونه‌ای به ریشه یابی مفاهیم اساسی اندیشه‌ی عطار توجه داشته است. (ریتر، ۱۳۸۸: ج ۱ و ۲).

در کتاب منطق الطیر و دیگر آثار عطار از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در بخش تعلیقات به ترجمه و پیشینه‌ی حکایات و تطبیق آنها با دیگر آثاری که از آنها ذکری به میان آمده، اشاره شده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۴۹)

در عنوانین یادشده به تحلیل و بررسی حکایات پرداخته نشده است؛ بلکه نگاهی گذرا و ذکری مختصر از آن‌ها شده است.

نگارنده ضمن ارج نهادن به پژوهش‌های دانشوران در این مقاله به بررسی و تحلیل حکایات و ارتباط آن‌ها با مراحل سیر و سلوک و نیز بیان رمزی و نمادین آن‌ها از نگاه عطار توجه داشته و با توجه به اهمیت و جایگاه شبی در نزد عطار و اندیشه‌ها و زمینه‌های مشترک موجود بین هر دو به طرح حکایات پرداخته است تا آن‌ها را عمیق، خواندنی‌تر و جذاب کند.

تحلیل و بررسی موشکافانه‌ی حکایات از زبان شبی که قبلاً در هیچ تحقیقی به

آن‌ها اشاره نشده است نیز جمع بندی حکایات و پیوند آن‌ها بالاندیشه‌های عطار در سیر و سلوک عارفان از اهداف این مقاله می‌باشد.

۳. شبلى Shebli

گم شد از بغداد شبلى چندگاه
کس به سوی او کجا می‌برد راه
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۱۷)

ابوبکر دلف بن جحدر^۱ یا دلف بن جعفر، جحدر بن دلف، دلف بن جحدر^۲ عارف معروف قرن سوم و چهارم، به سال (۲۴۷هـ) در بغداد از مادر بزاد. اصل وی از مردم شبله^۳ است، که یکی از دیه‌های اسروشنه خراسان بود. پدرش حاجب بزرگ خلیفه عباسی بود. خود وی مدتی حکومت دماوند داشت و سپس حاجب موفق خلیفه عباسی شد. آنگاه مشاغل دیوانی را ترک گفت و به عبادت پرداخت. عاقبت در مجلس خیر نساج^۴ از بزرگان تصوف توبه کرد و مصاحبت جنید بغدادی را برگزید. شبلى بجز ضیاع و عقار، شصت هزار دینار از پدر به ارث برده بود که همه را در راه خدا بخشید. وی از محمد بن مهدی بصری روایت حدیث می‌کرد. شبلى به عربی شعر می‌گفته است. به سبب بسیاری مجاهده و اعمال خارق العاده، مردم وی را دیوانه می‌پنداشته‌اند و مکرر او را به تیمارستان بردنده. او ۸۸ سال عمر کرد و در سال (۳۳۴هـ) درگذشت. جسد شبلى را در مقبره خیزان بغداد به خاک سپرده‌ند. از او جمله‌ها و عبارات عارفانه‌ی بسیار ماثور است.^۵

در آغاز کار دیوانی داشت و نیز والی دماوند بود. تا حدود ۴۰ سالگی از جزئیات زندگی و وقایع حیات وی چیزی نمی‌دانیم جز اینکه عطار در تذکره الاولیاء گوید: «در آن وقت که امیر دماوند بود، از بغداد او را نامه‌ای رسید یا امیر ری! او با جمعی به حضرت خلیفه رفتند و خلعت خلیفه بستندن. چون باز می‌گشتند مگر امیر را

عطسه‌ای آمد. به آستین جامه خلعت، دهن و بینی پاک کرد. این سخن به خلیفه گفتند که شبلی چنین کرد. خلیفه بفرمود تا خلعتش برکشیدند و قفايش بزدند و از اعمال امارتش معزول کردند. شبلی از آن متنبه شد. اندیشه کرد که کسی که خلعت مخلوقی را دستمال می‌کند، مستحق عزل و استخفاF می‌گردد و خلعت ولايت بر او زوال می‌آيد، پس آن کس که پادشاه عالم را دستمال کند با او چه کنند؟ در حال به خدمت خلیفه آمد. گفت چه بود؟ گفت: ایها الامیر! تو که مخلوقی نمی‌پسندی که با خلعت تو بی‌ادبی کنند و معلوم است که قدر خلعت تو چند بود؟ پادشاه دو عالم مرا خلعتی داده است از دوستی و معرفت خویش که هرگز نپسندد تا من آن را به خدمت مخلوقی دستمال کنم. پس برون آمد.» (عطار، ۱۳۹۳: ۵۳۷)

در کشف المحبوب آمده است: «ابوبکر بن دلف بن جحدر الشبلی(رض) از بزرگان و مذکوران مشایخ بود. روزگاری مهدّب و وقتی مطیّب داشت با حق تعالی و وی را اشارات لطیفست و ستوده. از وی همی‌آید که روزی به بازاراندرآمد قومی گفتند هذا مجانون، وی گفت: «انا عندكم مجانون و انتم عندی اصحاب فزادنی الله فی جنونی و زاد فی صحتکم» من به نزدیک شما دیوانه‌ام و شما به نزدیک من هشیار. جنون من از شدت محبت است و صحت شما از غایت غفلت. پس خداونداندر دیوانگی من زیادت کناد تا قربم بر قرب زیادت شود و در هوشیاری شما زیادت کناد تا بعدتان بر بعد زیادت گردد.» (هجویری، ۱۳۷۶: ۱۹۶)

از شبلی کتابی باقی نمانده است ولیکن سخنان وی که به «اشارات و شطحیات» معروف است، در اغلب کتاب‌های عرفانی و صوفیانه نقل شده است.

۴. سخنان شبلی

در تذکره الاولیاء آمده است: «وقتی او را دیدند پاره‌ای آتش برکف نهاده می‌دوید،

گفتند: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم که آتش در کعبه زنم تا خلق به خدای کعبه پردازند». (عطار، ۱۳۹۳: ۶۱۹)

و نیز گفته‌اند: «یک روز چوبی در دست داشت، هر دو سر آن آتش گرفته. گفتند: چه خواهی کرد؟ گفت می‌روم تا به یک سر این، دوزخ را بسوزانم و به یک سر بهشت را، تا خلق را پروای خدا پدید آید». (عطار، ۱۳۹۳: ۶۱۷)

۵. شبلى در منطق الطير

شبلى در منطق الطير، عارف عاشق بلندمرتبه‌ای است که پیام معشوق چنان عقل و دل او را می‌ربايد که فرمانروای ملک دل را بر ملک دنيا برمى گريند.

۱-۵- ذکر حکایات شبلى در منطق الطير

عطار در منطق الطير چهار بار از وي ياد مي كند:

۱-۱-۵- شبلى و مرحله‌ی توحيد

گم شد از بغداد شبلى چندگاه
کس به سوي او کجا می‌برد راه
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۱۷)

در اين حکایت آمده است که: مدتی بود که شبلى گم شده بود. مریدان و علاقه‌مندان او به هر خانقاوه و مسجد و محل که سر زدند، او را نیافتدند. عاقبت یکی او را در مختلط خانه‌ای یافت، جايی که مردان زن صفت بودند یعنی نه مرد بودند در استواری و شجاعت و نه زن بودند در مهر و عطوفت. یکی از او پرسید: شبلى اين جا نه جاي توست. اين جا چه می‌كنی؟ شبلى گفت اين‌ها در زندگی و دنيا نه مردند و نه زن و من در راه دين همان گونه‌ام. نه ديندارم و نه دين پذير، و از مردي خود شرم می‌دارم. پیام عطار از زبان شبلى اين است که من در اين جا آمده‌ام تا خود را بشکنم و خودپرستی و مقام و عزّت خود را بر اين افتادگان در خواری نثار کنم. اگر تو خود

را از مویی بیشتر بدانی خود را بُت کنی و بت خود را بپرسنی، اگر تو را مدح یا ذم کنند، ستایش و سرزنش، حال تو را دگرگون سازد و تو خود چون بت گری باشی که از خود بت می‌سازد.

این حکایت را عطار در بخشی می‌آورد که مرغی شکایت از تلوین و اختلاف حال خود می‌کند و از هدهد چاره می‌طلبد و هدهد می‌گوید: مرد یک صفت و صاحب تمکین کم است ولی چون دلبسته طاعت باشد به آهستگی صلاح پذیرد. در شرح و احوال و نقد و تحلیل آثار عطار درباره‌ی این حکایت آمده است: «مردان راه افتادگی و ذُل نفس اختیار کرده‌اند، خودبینی بت‌پرسنی است و نشانه‌ی خودپرسنی آن است که مدح و ذم خلق در نظر متفاوت آید. بندگی و عبودیت بالاترین مقام است. مرد بی عزیمت به حل اسرار عشق موفق نمی‌شود، عشق با محبت حیات منافی است».

(فروزان فر، ۱۳۸۹: ۲۸۵)

در کتاب دریایی جان آمده است: «احساس گناه و نا امنی درونی در عطار به حسّ درونی، انشقاق اخلاقی - دینی منجر می‌شود که بارها از آن به دودلی و تردید تعییر می‌کند. یک سرگردانی میان کفر و ایمان و عمل خیر و شر. این ویژگی حالتی دردبار و رنج بار است. اگر نفس عمری سرکشی نکند، روزی تن به آرامش و خوشی نمی‌دهد و تو نباید سگ نفس را بپرورانی زیرا این از «مخنث گوهري» کم نمی‌کند».

(ریتر، ۱۳۸۸: ۲۰۷)

در تحلیل این داستان دست کم دو تفسیر در سنت مکتوب عطارشناسی وجود دارد. نخست، تفسیر استاد فروزان فر است که از منظری سنتی و با تکیه بر معارف تصوف، می‌کوشد تا تحلیلی اخلاقی-عرفانی به دست دهد. اما هلموت ریتر که برخوردار از تربیتی غربی است و در کار تحقیق از ابزارهای متنوع جدیدی همچون زبان‌شناسی، اسطوره شناسی و دیگر رشته‌ها که در سابقه‌ی آموزشی کسانی مانند او وجود داشته است از

منظری دیگر به این حکایت می‌نگرد. صد البته نباید از نظر دور داشت که نگاه ریتر به عطار به هیچ روی احترام و تقاضی را که مرحوم فروزان فر برای عطار قائل بود، ندارد. عطار در بیان این حکایت به دو بحث عمیق عرفانی می‌پردازد. یکی موضوع توحید که از محورهای بحث عرفا در خداشناسی است و این که خدا را به یکتایی شناختن، نخستین گام در دین شناخت خداوند است.

دیگر این که ترک خودپرستی و عدم توجه به خود که زمینه‌ی توحید و سرآغاز راه سالک می‌باشد. سالک با سپردن خود به معشوق و عاشق شدن، در راه خود استوارتر قدم می‌گذارد. سعدی می‌گوید:

«دل هوشمند باید که به دلبری سپارد
که چو قبله ایت باشد به از آن که خودپرستی»
۵-۱-۲- شبی و عشق حقیقی

دردمندی پیش شبی می‌گریست
شیخ پرسیدش که این گریه ز چیست؟
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۳)

دردمندی پیش شبی گریه می‌کرد. شیخ از وی پرسید که برای چیست این گریه؟ گفت: ای شیخ، دوستی داشتم که جان من از جمال وی تازه می‌شد، او دیروز مرده و من از غم او می‌میرم و ماتم وی دنیا و زندگی را برابر من تیره و سیاه کرده است. شیخ گفت: چون دل تو از این درد بی‌خویش و دیوانه است؛ این غمی نیست، سزای تو بیش از این‌ها است. این بار تو دوستی دیگر بگزین تا او نمیرد و تو نیز از مرگ او نمرده باشی. دوستی که بمیرد و ناقص باشد او غم جان می‌افزاید. و زود آن صورت از دست وی بیرون شود و او از حیرت آن در خون می‌نشیند.

هر که شد در عشق صورت مبتلا
هم از آن صورت فتد در صد بلا
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۳)

بسیاری از علماء و عرفان معتقدند که عشق‌های مجازی و صورتی می‌توانند پلی

باشند برای عبور به سوی عشق حقیقی و زیبایی‌های ظاهری وسیله‌ای باشند برای انتقال و توجه به زیبایی مطلق یعنی حضرت حق. بنابراین وقتی ما در حکایات عطار توجه می‌کنیم می‌بینیم که در هیچ کدام از این حکایات، مقصود معشوق ظاهری نیست و کامجویی از معشوق غیرحقیقی دست نمی‌دهد مانند قصه‌ی شیخ صناع.

عطار با به کارگیری اصطلاحات غنایی و قصه پردازی‌های عاشقانه بی تردید به ترسیم و تجسیم مسائل معنوی در قالب تمثیل نظر داشته است. بنابراین عطار در بیان این حکایت، رابطه‌ی عشق میان عاشق و معشوق را به قدری شدت می‌بخشد که آدمی باورش نمی‌شود که آیا انسانی وجود دارد که این قدر انسان دیگری را دوست داشته باشد، در حالی که درک حکایت آسان و منظور عطار فنای عاشق در ذات معشوق و عدم توجه به معشوق غیرواقعی و میل و کشش به سوی معشوق ازلی است.

پیام عطار در این حکایت این است که انسان باید در عشق صورت بماند و جمال ظاهر از خلط و خون است و چون برود زشت نماید و تباہ شود. و هر کس به عشق صورت زیبا مبتلا شود هم از آن صورت به صد بلا گرفتار آید. این حکایت را عطار زمانی مطرح می‌کند که مرغی پیش هدهد می‌آید و می‌گوید من عاشقم و عاشق مرغی دیگر مثل خودم هستم و بی او یک نفس نمی‌توانم به سر برم و هدهد در جوابش می‌گوید: بر تو افسوس می‌خورم که چرا در عشق صورت مانده‌ای. جمال ظاهر از خلط و خون است و چون برود زشت نماید و تباہ شود.

هر چهارمین بخش	همه اینها را که نقصانی بود
همه اینها را که نقصانی بود	همه اینها را که نقصانی بود
همه اینها را که نقصانی بود	همه اینها را که نقصانی بود
همه اینها را که نقصانی بود	همه اینها را که نقصانی بود

۳-۱-۵- شبی و مراحل حیرت و غیرت

وقت مردن بود شبی بی قرار چشم پوشیده دلی پرانتظار
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۲)

شبی وقت مردن نا آرام بود. چشم از همه چیز پوشیده و دلی پر انتظار داشت. زُنَار و کمر بند حیرت بر میان بسته بر سر خاکستری نشسته بود. گاهی اشک می‌ریخت و قطره‌های اشک روی خاکستر می‌افتداد و گاهی بر سر خود خاکستر می‌افشاند. سائیلی گفتش ای شیخ، کس دیده‌ای که هنگام مرگ زُنَار بند و در حیرت به سر برد؟ شبی گفت: چه کنم، می‌سوزم و از غیرت می‌گذازم. جان من در این دم از غیرت ابليس می‌سوزد در حالی که عمری از دو عالم چشم بربسته‌ام. غیرت من از آن است که خطاب «لعتی» به ابليس آمده است و بس. از این اضافت و صفت به کس دیگر افسوس می‌خورم و در حیرتم که چرا به من چنین صفتی نداده‌اند.

چون خطاب لعتی او راست بس زین اضافت آید افسوسم به کس
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۳)

شبی تشه و تقته جگر مانده، دوست چیزی دیگر را به کس دیگری چون ابليس می‌دهد.

سنگ و گوهر را نه دشمن شو نه دوست آن نظر کن تو که این از دست اوست
گر تو را سنگی زند معشوق مست به که از غیری گهر آری به دست
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۳)

عطار در این حکایت، دو موضوع مهم را در نظر دارد: الف) حیرت، ب) غیرت. همان طور که می‌دانیم یکی از مراحل سیر و سلوک عارفان، حیرت است. عطار دراندیشه و آثار و حکایات خود این مرحله را کاملاً مورد نظر دارد. حیرت یا سرگردانی در اصطلاح امری است که بر قلوب عارفان در موقع تأمل و

حضور و تفکر وارد می‌شود. بدیهی است که از راه تفکر در دل عارف در آید و او را متحیر گرداند.

در این حکایت نیز شبی کاملاً دچار تردید و حیرت عارفانه است و در حقیقت حیرت را راه وصال به حق می‌داند.

اما غیرت که نوعی تعصب فراوان نسبت به چیزی و مراد از آن دوری محبوب از غیر می‌باشد، نوعی حفظ حریم حق است که مردان خدا آن را از صفات خود می‌دانند. عطار در اینجا این نوع غیرت را فقط برای خدا و حقیقت و نشانه‌ی از خود گذشتگی می‌داند که در قالب حکایت شبی بیان می‌کند.

در کتاب لمعات آمده است: «غیرت معشوق افتضا کرد که عاشق غیر او را دوست ندارد و به غیر او محتاج نشود، لاجرم خود را عین همه‌ی اشیا کرد تا هرچه را دوست دارد و به هرچه محتاج شود، او بود». (عراقی، ۱۳۹۰: ۵۵)

بنابراین اخلاق غیرت در مورد حق تعالی بدان جهت است که به اعتقاد صدیقان، او عاشق و معشوق بالذات است و به حکم «یحبهم و یحبوه»^۶ او نخست صدای محبت را درانداخت و آدم خاکی را سبق محبت آموخت.

همان طور که می‌دانیم کلمه‌ی ابلیس در قرآن به معنی موجود خاصی که از رحمت خدا رانده شده و گاه معادل با شیطان به معنای عام به کار رفته است. گروهی از بزرگان صوفیه در آثار خود به دفاع از ابلیس و توجیه نافرمانی او می‌کنند و گاهی همچون شبی به خطاب خداوند به شیطان غیرت می‌ورزند که نوعی خلاف آمد عادت محسوب می‌شود. زیرا در این گفته‌ها امری متناقض با ظاهر شرع صادر می‌شود که به اصطلاح به آن شطحیات می‌گوییم.

در دایره المعارف بزرگ اسلامی آمده است: «نخستین کسی که گستاخانه و با بی باکی تمام و برخلاف تمام عقاید رایج و مشهور به تقدیس ابلیس و تکریم احوال و

۲۰ اعمال او پرداخت، حسین بن منصور حلاج بود». (موسوعی بجنوردی، ۱۳۶۸: ۶۰۰)

در کتاب زبان عرفان (فولادی، ۱۳۸۹: ۳۱۶) در بخش شطح توحید ابليس و برتری توحید ابليس بر توحید عارفان دلایلی آمده است که عبارتند از:

الف) در جبر قضا واقع شد و به بلای قدر مبتلا

ب) امتحانش کردند میان امر و اراده‌ی خدا، حیران ماند و سرانجام اراده‌ی خدا را برگزید.

پ) بیچاره فریب التباس را خورد و از عین درافتاد.

ت) عاشق بود و غیور، که تن به پرسش کسی جز معشوق خود نداد و بر سر پیمان خویش ایستاد و از تحمل سختی‌ها نهراسید.

ث) شحنه‌ی مملکت است و پاسبان حضرت؛ مظہر قهر قهار است و مامور طرد اغیار. عرفا در بیان علت عصیان ابليس و با آن چه قرآن مجید درباره‌ی سرگذشت او آورده است، زبانی متناقض دارند و گفته‌های آنان با مضامین آیات قرآن تا حدودی ناسازگار است.

پیام عطار از بیان این حکایت این است که در مقابل غیرت حق یا محظوظ، غیرت محب قرار دارد. رشک و غیرت محب حق سرانجام مانند عشق زمینی به خود عاشق بر می‌گردد. شبی می‌گوید: حقیقت محبت آن است که غیرت تو بر محظوظ آن چنان باشد که محبت چون خودی را نسبت به او تاب نیاوری.

در کتاب دریایی جان در این باره آمده است: «به نظر می‌رسد که لعن شیطان نه تنها از نظر خود او، بلکه از دیدگاه خداوند نیز امتیازی بشمار می‌رود که تعمدًا به شیطان ارزانی شده است و برای پنهان داشتن صمیمیّت میان آن دو، تنها در ظاهر به صورت یک رسوایی در آمده است». (ریتر، ۱۳۸۸: ۳۱۴)

۱-۴-۵- شبی و مراتب توکل

چون بشد شبی از این جا جای خواب
بعد از آن دیدش جوانمردی به خواب
(عطار، ۱۳۸۸: ۴۴۲)

چون شبی دارفانی را وداع گفت، جوانمردی او را در خواب دید و از او پرسید:
حق با تو چه کرد؟ شبی گفت: چون خدایم مرا ناتوان و درمانده دید بخشد.

همچو موری لنگ در چاهم تو را	خالقا بیچاره‌ی راهیم تو را
یا کجا ام یا کدامم یا که‌ام	من نمی‌دانم که من اهل چه‌ام
بی‌نوایی، بی‌قراری، بی‌دلی	بی‌تنی، بی‌دولتی، بی‌حاصلی
مانده سرگردان و مضطرب چون کنم؟	نه مسلمانم، نه کافر، چون کنم؟

(عطار، ۱۳۸۸: ۴۴۳)

تنها سرمایه‌ام آه سحر و اشک گرم است. می‌توانی گناهانم را با آهم بسوزانی و با
اشکم نامه سیاهم را شستشو دهی.

عفو کن کز حبس و از چاه آمدم	گرچه بس آلوده در راه آمدم
-----------------------------	---------------------------

(عطار، ۱۳۸۸: ۴۴۳)

در کتاب دریایی جان در این باره آمده است: «اعتراف به تقصیر طاعت و طلب
مغفرت با اشاراتی به عجز خویش، کوتاهی در عمل، سرگردانی و بیچارگی و طلب
رحمت و یاری از خداوند پیوند می‌خورد». (ریتر، ۱۳۸۸: ۴۰۸)

عطار در این حکایت به موضوع مهم تسلیم و ارادت که مرتبه‌ای از توکل محسوب
می‌شود، اشاره می‌کند. توکل از مقامات مهم عرفا و مقام ششم است و از ارادت و
روابط مرادی و مریدی و اصراری که عرفا بر تسلیم کامل در برابر مراد دارند، ناشی
می‌شود. گروهی از صوفیه معتقدند که تسلیم باید محض باشد و در توکل جهد و
کوشش را کنار گذاشت و جمعی نیز معتقدند توکل با جهد و کوشش منافاتی ندارد.

در کتاب ترجمه‌ی رساله‌ی قشیریه، آمده است: «استاد ابوعلی گفت توکل سه درجه است: توکل است و تسلیم و تقویض... توکل بذایت باشد و تسلیم واسطه و تقویض، نهایت». (عثمانی، ۱۳۴۵: ۲۵۰)

در کتاب فرهنگ اصطلاحات عرفانی آمده است: «تسلیم، بازسپردن باشد و در این موضع مواد از تسلیم آن است که هر چه سالک آن را نسبتی به خود کرده باشد آن را با خدای سپارد و این مرتبه‌ی توکل باشد و بالجمله نزد سالکان تسلیم عبارت است از استقبال قضا و تسلیم به مقدرات الهی است» (سجادی، ۱۳۹۳: ۲۳۷)

عطار در این حکایت از زبان شبیلی با تسلیم خویش در برابر خدا و غرق در حیرت سرگردانی و ناچیز شمردن خود به دنبال کسب محبت الهی بر دل خود می‌باشد تا صدق ارادت الهی را حاصل کند و صدق ارادت، همه‌ی حجاب‌ها و موانع را از میان او و خداوند بردارد.

۶. عارفانه‌ها و سخنان شبیلی

۱- گفته‌اند: «وقتی شبیلی شنید که در بازار بغداد یکی می‌گفت خیار^۷ ده تا به دانگی فریاد برآورد که: چون خیار ده تا به دانگی بود، حال اشار خود چگونه بود؟». (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۹۳)

۲- نیز گفته‌اند: «روزی شبیلی پیش یکی از ابنای دنیا فرستاد و از وی چیزی دنیوی طلب داشت. آن کس در جواب گفت که: دنیا هم از او طلب که آخرت طلبی. شبیلی جواب فرستاد که تو خسیس و دنیا خسیس، و خدای شریف است و آخرت شریف. خسیس از خسیس جویم و شریف از شریف!». (کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۱۳)

۳- و نیز گفته‌اند: «وقتی، شخصی پیش شبیلی رفت و از کثرت عیال شکایت کرد. شبیلی گفت: به خانه‌ی خود برگرد و هر کس را روزی او برخدا نیست برانش!».

(سراج، ۱۹۱۴: ۴۰۰)

- ۶-۴- نقل است که وقتی بر جنید شد، جنیداندوهگین بود. گفت چه بوده است؟
جنید گفت: «من طلب وجود» شبیه گفت: «لا، بل من وجود طلب» او گفت هر که طلب
کند یابد؛ شبیه گفت نه، هر که یابد، او طلب کند». ^
- ۶-۵- بخل نه کار دینداران است و نه خلق دوستان. شبیه را پرسیدند زکات چند
باید داد؟ گفت: بر مذهب فقیهان از دویست درم پنج درم، و بر مذهب ما جمله‌ی
دویست درم دادنی است. گفتند این را در شرع، اصلی باید، گفت: ابویکر هرچه داشت
همه در باخت آن روز که مصطفی(ص) از یاران صدقه خواست. عمر نیمه‌ی مال آورد
و گفت: یا رسول الله تصدق بنصف مالی و ترکت النصف لعیالی و لی عند الله اجر. ^
ابویکر هرچه داشت همه را آورد و گفت: یا رسول الله تصدق بجمعی مالی و لی
عند الله مزید. عمر گفت نیمه مال بدادم و مرا به نزدیک خدای مزد است؛ ابویکر گفت
همه بدادم و از آن خدای بر من افزونی است.^۹

۷. شبیه از نگاه عطار

در هر حال عطار از شبیه با احترام و اعتقاد یاد می‌کند و نسبت به پیران دیگر
صوفیه، در برابر او سر ارادت به آستان تربیت معنوی وی می‌نهد و او را از ارکان
طريقت می‌شمارد و از محدود عارفان و صوفیانی می‌داند که در بزرگی و حشمت
معنوی کسی به پای وی نرسید. حتی از خود جنید نقل شده که گفته است: «هر قومی
بزرگی دارد و شبیه بزرگ این قوم است».^{۱۰}

۸ شبیه در آثار عطار

عطار در آثار خود نزدیک به پنجاه و پنج (۵۵) حکایت و سخن عارفانه از زبان

شبلی یاد می‌کند. در بین عارفانی که عطار حکایات خود را از زبان آنان بیان می‌کند

شبلی بیشترین بسامد را دارد و این نشان از ارادت و اعتقاد عطار به وی بوده و اینکه شبلی عارفی بلندمرتبه و عاشق از دید عطار است.

۱-۸- در منطق الطیر، عطار چهار(۴) حکایت از زبان شبلی ذکر می‌کند. در هر کدام از حکایت‌ها، عطار برای بیان افکار و اندیشه‌های عرفانی خود از شبلی در قالب حکایت بهره می‌گیرد. در حکایت اول که به گم شدن شبلی در بغداد اشاره دارد، برداشت کلی از قصه این است که انسان باید ترک خودبینی کند و بندگی و عبودیت را سرلوحه اصلی کار خود قرار دهد.

در حکایت دوم که مربوط به شبلی و دردمند است از مبتلا شدن به عشق‌های ظاهری و صورت‌های زیبا باید پرهیز کرد.

حکایت سوم که مربوط به وقت مردن شبلی است بیانگر این است که انسان عاشق باید غیور باشد زیرا غیرت عاشق سرانجام به خود او باز می‌گردد. برداشت کلی از حکایت چهارم که جوانمردی شبلی را به خواب می‌بیند این است که هیچ‌گاه از طلب رحمت و یاری خداوند نباید عاجز و ناامید شد.

۲-۸- شبلی در اسرارنامه

حکایاتی که عطار از زبان شبلی در اسرارنامه آورده است عبارتند از:

۱-۸- شبلی و مرحله‌ی فنا

روزی شبلی با گروهی می‌رفت، به کوهی رسید. در دامنه کوه کاسه‌ی سر مرده‌ای را دید که باد آن را به هر سو حرکت می‌داد. آن را برداشت و بر آن نوشته‌ای دید که این سر مردی افسرده و غمگین است که در دنیا و آخرت زیان کرد. شبلی نعره‌ای زد و پریشان شد. یاران پرسیدند: حال چیست؟ شبلی گفت این سر از آن یکی از مردان راه است که می‌گوید:

که هر کو در نبازد هر دو عالم نگردد در حريم وصل محرم

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۲۶)

در این حکایت عطار به فدکاری و پاکبازی سالک نظر دارد. بی تردید یکی از اساسی ترین مسایل عرفان اسلامی و عرفان‌های اقوام و ادیان مختلف موضوع «فنا» است. عارف در اثر سیر و سلوک و مجاهده از مرز حدود و قیود شخصی گذشته و با ترک خود به حقیقت مطلق واصل شده و سرانجام در آن فانی می‌شود. فنا یعنی رفع تعین بندۀ که باعث می‌شود میان وی و حضرت حق حجابی باقی نماند به قول حافظ: میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز (حافظ، ۱۳۷۲: ۱۶۷)

بنابراین عطار می‌گوید تو خود را از خود خالی کن و از خود بگذر آن گاه به تمامی او می‌شوی. شمس الدین محمد لاهیجی نیز گوید:

تا تو پیدایی خدا باشد نهان تو نهان شو تا که حق گردد عیان
چون برآفت از جمال او نقاب از پس هر ذره تابد آفتاب
(شرح لاهیجی، ۱۳۷۴: ۳۲۱)

نتیجه این که انسان کامل از لذات و تمتعات زودگذر دنیوی و هم چنین وعده‌های حوران بهشتی که عامه‌ی مردم به آن چشم طمع دارند فارغ و رها می‌باشد و فقط به سیر تکاملی بشر می‌اندیشد و در حقیقت این حکایت یک برداشت غیرمتعارف و شاعرانه و باطن گرا از عبارت معروف «خسر الدنيا و الآخرة» است.

۳-۸-۳- شبلی در مصیبت نامه

۱-۳-۸- شبلی و مقام رضا

روزی شبلی بر سرای دیوانگان رفت. جوانی شیدا نزد او آمد و گفت: ای شبلی، تو

مردی روشن و آگاهی، سحرگاهان که با خدا مناجات می‌کنی از زبان من به خدا بگو که چرا مرا چنین سرگردان و بی‌قرار کرده‌ای؟ از پدر و مادر دور و بینوا و زنده پوشم کردی؟ آبرویم را بردم، در غریبی رهایم کردی و بر جانم آتش افکندی و بر آن آب محبت نیفشارندی و اکنون سراپایم را به زنجیر بسته‌ای؟!

شبلی گریان و اشکبار بیرون رفت. جوان قدری به هوش آمد و زار گریست و سپس فریاد زده‌ای شبلی، گفته‌های مرا به خدا مگو، می‌ترسم بدترکند و بگوید چرا شکر نکردی و اعتراض کردی؟ زیرا او کار خودش را می‌کند و من هرچه بگویم هیچ است.

من نخواهم خواست از حق هیچ چیز زانکه با او درنگیرد هیچ نیز
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۷۸)

پیام عطار از این حکایت این است که دیوانگان با تجارت حزن انگیز خود، خدا را خیلی خوب می‌شناسند و سر تسليم در برابر اعمال خدا فرود می‌آورند. گاهی نیز گستاخانه وی را تهدید می‌کنند، اما آنچه بر سر ایشان می‌آید تأثیر مستقیم خداوند در سرنوشت آنها است و سر و کارشان مستقیم با خدادست. عطار در این حکایت به هفتمین مقام از مقامات یعنی «رضاء» اشاره می‌کند. دکتر سید جعفر سجادی در فرهنگ اصطلاحات عرفانی (ص ۴۱۶) می‌گوید: «رضاء در نزد عارفان عبارت از رفع کرامت و تحمل مرارت احکام قضا و قدر است.» بنابراین عطار این گونه بیان می‌کند که استقبال از حکم و قضای الهی سبب خوشی و شادمانی می‌شود و دیده‌ی رضا باعث غفلت و نادیدن عیب‌هاست و همه چیز به این دو اصل بر می‌گردد که: فعلی از سوی خدا به انسان و فعلی از سوی انسان به خدا می‌باشد. بنابراین آن چه خدا می‌کند باید خشنود بود و در آن چه ما انجام می‌دهیم باید اخلاقی پیشه کنیم.

۸-۳-۲- شبی و کمال در عمل

روزی شبی از جایی می‌گذشت. دید کسی را بر دار کرده‌اند. پرسید: این کیست؟ گفتند: دزد بسیار ماهری بود که بارها دزدی کرده تا این که خلیفه او را بر دار کرد. شبی پای آن دزد را بوسید. یکی گفت: چرا بر پای دزد بوسه زدی؟ گفت او در دزدی کامل گشت تا جایی که جان بر سر آن داد، او شایسته این احترام است.

مرد باید خواه خاص و خواه عام کو بود در فن و کار خود تمام ذره‌ای گر نیک نامی باید در همه کاری تمامی باید
(عطار، ۱۳۸۶: ۲۲۳)

پیام عطّار از این حکایت این است که حتی گناهکاران می‌توانند در حال و هوای خود، سرمشقی برای «کمال در عمل» باشند. نتیجه این که شبی با بوسیدن پای دزد در حقیقت پای استقامت و پایداری را می‌بود و این که سالک در راه خدا، باید از مشکلات نهراسد و با ثبات و استواری قدم بگذارد.

۸-۳-۳- شبی و عاشقی

شبی آن کز مغز معنی راز گفت
گفت بوداندر دبیرستان شهر

.....
تو همی محجوب از خود مانده‌ای
چون تؤی تو برافتد از میان

.....
تا ابد معیوب از خود مانده‌ای

تو بمانی بی حجاب جاودان

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۹۵)

پیام عطّار از این حکایت این است که عاشق همیشه جانباز و فداکار است و شرط عاشق آن است که هرچه معشوق دوست دارد او نیز دوست داشته باشد تا کمال اتحاد

در اوج نظام ایجاد شود.

۴-۳-۸- شبیلی و مقام توکل

شبیلی از دهی می‌گذشت. دید دو کودک بر سر جوزی دعوا می‌کنند. جلو رفت و از آنها خواست تا گردو را بشکنند تا مغز آن را بین آن دو تقسیم کند. وقتی شکست دید که میان تهی است. پس آهی کشید و بسیار گریه کرد.

هاتفی گفتش کهای شوریده حال
گر تو قسامی هلا قسمت کن آن
بعد از این دعوی قسامی مکن
چون نهای صاحب نظر خامی مکن
(عطار، ۱۳۸۶: ۲۹۸)

پیام عطّار از این حکایت این است که وجود ما و دعوای ما میان تهی است و انسان نباید ادعای قسامی و پخش کنندگی ارزاق را داشته باشد. هم چنین عطّار تلویحاً می‌گوید که سالک نباید غرور داشته باشد حتی اگر به مقام شبیلی هم بررسی نباید ادعا کنی و غرورشکنی لازم است. زیرا دنیا خیلی پیچیده تر از آن است که تو در کی می‌کنی. وقتی انسان کاملی همچون شبیلی از عهدی شناخت یک گردو برنمی‌آید، تو را با شناخت هستی چه کار؟

همان طور که می‌دانیم نخستین درجه‌ی توکل، اطمینان انسان به عنایت و رزاق بودن خداوند است. سالک اطمینان دارد که خداوند آن چه را ضمانت کرده است، به جا خواهد آورد. این باور حالت معمولی و عادی توکل می‌باشد. خداوند رزق را برای تمام بندگان و آفریدگانش تامین کرده است؛ «ان الله هو الرزاق ذو القوه المتين»(سوره ۵۱، آیه ۵۱)

بنابراین انسان باید اعتماد و توکل به ضامن روزی خود کند و نگران روزی نباشد؛ زیرا این نگرانی خطاست و از ایمان به دور است.

۵-۳-۸- شبلی و ترک هوشیاری

شبلی را دربند کشیدند و به بیمارستانش بردنند. قومی در پیش او آمدند و گفتند این دیوانه است. او گفت: من به نزدیک شما دیوانه‌ام و شما هشیار، حق تعالی دیوانگی من و هشیاری شما را زیادت کن تا به سبب آن دیوانگی مرا قربت بر قرب بیفزاید. پس خلیفه کسی را فرستاد که تعهد او بکند. بیامدند و به ستم دارو به گلویش فرو می‌کردند. شبلی گفت: شما خود را رنجه مدارید که این نه از آن درد است که به دارو درمان پذیرد.

هر کجا دردی بسود درمان پذیر	آن نباشد درد کان باشد زجیر
داروی من درد بی درمان بس است	جان اگر نبود مرا جانان بس است

(عطار، ۱۳۸۶: ۳۱۱)

پیام عطار از این حکایت این است که درد مஜذوبان قابل علاج نیست و هم چنین به اصل رایجی در عرفان توجه دارد و آن ترک هشیاری است. زیرا با این هوشی که در دنیا برای معامله و کسب جاه و نام و مال استفاده می‌کنیم، بیداری فایده‌های در جهت شناخت حقیقت هستی ندارد.

۶-۳-۸- شبلی و مقام صبر

شبلی پیش جنید آمد و گفت: «گوهرآشنایی بر تو نشان می‌دهند، یا ببخش یا بفروش». جنید گفت: «اگر بفروشم تو را بهاء آن نبود و اگر بخشم آسان به دست آورده باشی و قدرش ندانی. همچون من قدم از سر ساز و خود را در این دریا درانداز تا به صبر و انتظار گوهرت به دست آید.

لیک همچون من قدم از فرق کن	خویش در بحر ریاضت غرق کن
تا در آن دریا به صبر و انتظار	آیدت آن گوهر آخر با کنار

(عطار، ۱۳۸۶: ۴۴۱)

پیام عطار این است که معرفت به صبر و انتظار به دست آید. عطار در این حکایت به پنجمین مقام از مقامات تصوف یعنی «صبر» اشاره می‌کند. صبر نشانه‌ی ایمان و استقامت مومن می‌باشد. عارف با ترک شکایت از سختی بلا نزد غیر، خود را با بلا سازگار می‌کند به گونه‌ای که از آمدن آن باکی ندارد. در اینجا نیز عطار به نوعی از صبر که «صبر از مراد» است اشاره می‌کند.

در مصباح الهدایه درباره‌ی صبر امده است: «صبر سه نوع است: صبر نفس، صبر قلب و صبر روح. صبر نفس دو گونه است: صبر از مراد و صبر بر مکروه. صبر قلب هم دو گونه است: صبر بر مکروه و صبر از مراد. صبر روح هم دو گونه است: صبر بر مکروه و صبر از مراد و هر یک نوعی خاص و شرحی جداگانه دارد.» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۳۷۹)

۴-۸-۱- شبی در الهی نامه

۴-۸-۲- شبی و تاکید وی بر زشتی هوای نفس

نانوایی آوازه شبی را بسیار شنیده و ندیده به او عشق می‌ورزید. اتفاقاً یک روز شبی به آن نانوایی می‌رود و تکه نانی برمی‌دارد تا بخورد. نانوا که او را نمی‌شناخته نان را از دستش می‌گیرد و می‌گوید: برو بینوا، پول بده نان بگیر. شبی سریع از نانوایی بیرون رفته و به صحراء می‌رود. یکی از کسانی که در نانوایی بود به نانوا می‌گوید: این مرد را که به خواری راندی شبی بود. نانوا بر سر خود می‌زند و به دنبالش می‌رود تا او را پیدا کند و پوزش بطلبد. سرانجام او را در بیابان می‌بیند و عذرخواهی می‌کند و می‌گوید چگونه جران کنم؟ شبی می‌گوید: فردا مرا و جمعی را دعوت کن تا بیایم. نانوا مجلسی عالی می‌آراید و از شبی و دیگران پذیرایی می‌کند. پس از اتمام مجلس یکی از صاحبدلان از شبی می‌پرسد: دوزخی و بهشتی کیست؟ شبی می‌گوید: دوزخی این صاحب دعوت است که دیروز برای رضای خدا از یک تکه نان

خودداری ورزید و امروز برای شبلى صد غرامت کشید.

خدا را کى پرستى تو به اخلاص
که مرد سگ پرستى از ريا خاص
برای حق نه باشى اينت کافر
برای سگ توانى بود هاجر
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۷۹)

عطار اين حکایت را در مقاله‌ی پنجم کتاب آورده که درباره‌ی قوه‌ی واهمه است و شیخ آن را شیطان می‌نامد. پیام عطار این است که هوای نفس باعث می‌شود که انسان به آرزوهای موهم روی آورد و خطرور دیو نفس در دل سبب آرزوهای ناممکن و دور از حقیقت می‌شود. با بیان این حکایت بر قبح و زشتی هوای نفس و تلاش و مجاهده برای چیره شدن بر آن سخن می‌گوید تا غلبه‌ی نفس ایجاد نشود زیرا سبب بی خبری از خدا و حقیقت می‌شود.

۴-۸-۲- شبلى و صداقت در راه عاشقى

آتش عشق بر جان شبلى افتاده بود و بی قراری می‌کرد. او را مثل دیوانگان به زنجیر کردند. دوستانش آگاه شدند و به دیدارش آمدند. شبلى پرسید: شما که هستید؟ دوستان گفتند: ما از دوستان توایم، آمدیم تا حال تو را بپرسیم. شبلى به سوی آنان شروع به سنگاندازی کرد. یاران او پا به فرار گذاشتند. شبلى خنده‌ای سرداد و گفتای دروغگویان لاف دوستی زدید و از یک سنگ بگریختید، اما ابلیس صد زخم دید و نگریخت.

اگر یک ذره عشق آید پدیدار به صد جان زخم را گردی خریدار
چو لعنت می‌کنى او را شب و روز از او باري مسلمانى درآموز
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۱۹)

عطار در این حکایت به بیان رابطه‌ی عاشق و معشوق می‌پردازد و صداقت را مرز

میان عاشق حقیقی و مجازی برمی‌شمرد و از نظر وی عاشق حقیقی در ذات معشوق فانی می‌شود و عاشق واقعی کسی است که اهل فدایکاری و جانبازی است و عشق پاک و حقیقی که همان ابتهاج حاصل از درک عظمت و شکوه موجود در هستی ملاک انسانیت است. در لمعات آمده است: «عاشق باید بی غرض با دوست صحبت دارد، خواست از میان بردارد و کار برابر مراد او گذارد، ترک طلب گیرد، چه طلب عاشق را سدّ راه اوست. زیرا هر مطلوب که پس از طلب یافته شود آن به قدر حوصله‌ی طالب باشد.» (عراقی، ۱۳۹۰: ۱۰۰)

۴-۳-۸- شبی و کمال در توحید

یکی از شبی‌پرسید عارف کیست؟ گفت آن که به یک مژه بر هم زدن هر دو جهان را از میان بردارد. روز دیگر یکی از شبی‌همان پرسش را کرد. شبی گفت: عارف ناتوانی است که یک لحظه تاب این جهان را ندارد. یکی از حاضران مجلس برآشافت و گفت: دیروز گفتی که عارف به یک مژه بر هم زدن هر دو جهان را برمی‌دارد و امروز گفتی یک لحظه تاب ندارد. این دو سخن تضاد دارد! شبی گفت: دیروز من، من نبودم، هم او بود، ولی امروز چون خود من عاجز هستم بهترین جواب همین است.

کسی کو یک جهت بینند جمالی	نباید دید نیکی و بدی هم
مقامات خودی و بیخودی هم	ولی چون آن همه پیوسته بینی
بدو نیکش به هم در بسته بینی	بهم پیوسته بین چون اهل دیده
زمعشوقت مبین عضوی بریده	(عطار، ۱۳۸۷: ۲۴۸)

منظور عطار از این حکایت این است که انسان باید در توحید به کمال برسد. خداوند را آن چنان که باید و شاید بشناسد و چنین انسانی برخوردار از دلی خواهد

شد که هیچ‌اندیشه و خیالی بدان راه پیدا نمی‌کند و به دور از تلقین و عادت می‌شود.
نیز پیام عطار به ما این است که در عالم سلوک نباید به یک حال و مقام محدود شد
بلکه عارف باید از تمام مقامات و احوال عبور کند به طوری که مالک احوال و مقامات
نشود نه مملوک آنها.

۴-۴-۸- شبی و ترك مراد شخصی

شبی گفت: از راه صحراء به کعبه می‌رفتیم. در راه جوانی خوش پوش را دیدم.
از او پرسیدم از کجا می‌آیی؟ گفت: از بغداد می‌آیم. دو ساعت پیش حرکت کردم و
اکنون به حرم رسیدم. در نزدیکی کعبه مردی ضعیف را دیدم که نیمه جانی داشت.
مرا چون دید با ناله‌ی خفیفی گفت: من همان تازه جوانم که از بغداد آمده بودم و مرا
دیدی. مرا با شوق و اعزاز خواند و هر ساعتم گنجی از معرفت و محبت بخشید. اما
چون به خود آمدم و خودی دیدم مرا به بیماری و فقر مبتلا کرد و اکنون:

نه دل ماند و نه دنیا و نه دینم	چنین کامروز می‌بینی چنینم
اگر تو ره رویی عمری بسوزی	که جز هیچت نخواهد بود روزی
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۶۰)	

عطار در این حکایت می‌گوید که سالک باید به ترك مراد و آرزوهای شخصی
خود پردازد و راه طلب و وصال به جانان این است که قدم در راه فقر و نیاز بگذارد.

۴-۴-۸- شبی و مقام فقر و فنا

درویشی از شبی پرسید: راهنمای نخستین تو در طریق که بود؟ شبی گفت: سگی
بود که بس تشنئه بود و می‌خواست از جوی آب زلالی آب بنوشد، اما چون چهره
سگی در آب می‌دید و گمان می‌کرد سگی دیگر است می‌ترسید و عقب می‌رفت.

سرانجام بی طاقت شد و خود را به آب‌انداخت و آن تصویر خودش که حجاب او بود از بین رفت و آب نوشید. دریافتم که حجاب من نیز خودم هستم.

تو هم از راه چشم خویش برخیز حجاب تو تویی از پیش برخیز
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۶۷)

عطار در این حکایت آشکارا می‌گوید که وجود و هستی ما حجاب است و تا ترک حجاب و خودی خود نکنیم به مقصد نمی‌رسیم و به مقصود پی نخواهیم برد. نتیجه این که سالک باید خود را فنا کند زیرا فنا شرط حضور است.

در اینجا عطار به آخرین مرحله‌ی سیر و سلوک که همانا فقر و فنا می‌باشد اشاره می‌کند. مرحله‌ای که بنده در حق فانی می‌شود و تمام صفات مذموم وی سقوط می‌کند و نهایت سیر الی الله محسوب می‌شود. در شرح گلشن راز آمده است: «فنا اضمحلال و تلاشی غیر حق است در حق». (lahijji، ۱۳۳۰: ۲۸۹)

همچنین در شرح شطحیات آمده است: «در مرحله‌ی فنا سالک به جایی می‌رسد که شخصیت و تعینات موجودات در نظر حقانی او هیچ می‌نماید. غایت فنا انتقام این سالک واصل است». (بقلی، ۱۳۶۴: ۵۶۲)

۶-۴-۸- شبی و رجا

شبی در یک شهود روحانی ابلیس را در عرفات دید. بدرو گفت: تو که نه مسلمانی و نه طاعت داری پس در میان این جماعت چه می‌کنی؟ ابلیس گفت من صد هزار سال خدا را به وحدانیت پرستیدم. بدون علت مرا از درگاه راند، امیدوارم به بی علتی هم ببخشاید.

امید از حق بریدن هم روا نیست چون در کار خدا چون و چرا نیست
(عطار، ۱۳۸۷: ۴۰۷)

پیام عطار:

نَمِيْ دَانِمْ نَمِيْ دَانِمْ الْهَىْ
 تو دانی و تو دانی آنچه خواهی
 ز جرم و ناکسی من گذر کن
 چو بی علت عطا دادی وجودم
 به فضلت در من ناکس نظر کن
 همی بی علتی کن غرق جودم
 همی بی علتی کن غرق جودم
 (عطار، ۱۳۸۷: ۴۰۷)

خداوند رحیم است و ابليس را همانطور که از درگاه خود رانده است، می‌تواند بی علت هم به درگاه خود بخواند. رحمت خداوند شامل همه کس است و حتی ابليس هم از رحمت او نامید نیست. عطار آشکارا به مرحله‌ی رجا که از احوال صوفیه و عارفان است در این حکایت اشاره می‌کند. عارف بعد از مرحله‌ی خوف به رجا می‌رسد و امیدواری به رحمت و عفو خداوند دارد. برخی «مرحله‌ی رجا» را ضمن مقامات آورده‌اند.^{۱۱}

۹- رفتار و سلوک و اندیشه‌های شبی

۱-۹- رفتار و سلوک و اندیشه‌های شبی در منطق الطیر

۱. ضمن برخورد با اشخاص و مناظر و وقایع، از فرصت استفاده می‌کند و به مریدان تعلیم می‌دهد. (عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۳)
۲. مظهر و رمزی از غیرت و جوانمردی است. (عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۲)
۳. طالب حق باید در راه او صبور باشد و هیچ گاه مأیوس نشود و از طلب باز نایستد. (عطار، ۱۳۸۸: ۴۴۲)
۴. پاک بازی و اخلاص شرط سروری معنوی است. (عطار، ۱۳۸۸: ۳۱۷)

۲-۹- رفتار و سلوک و اندیشه‌های شبی در دیگر آثار عطار

۱. یاس و نا امیدی با آرزوی محظوظ و فنا توأم می‌شود. (الهی نامه، ۱۳۸۷: ۱۷۷)

۲. انسان نباید ادعای قسّام بودن و پخش کننده‌ی ارزاق را داشته باشد.

(مصلیت‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۹۸)

۳. درد مردان خدا دردی نیست که با دارو درمان پذیرد. (مصلیت‌نامه، ۱۳۸۶: ۳۱۱)

۴. خداوند رحیم است و ابلیس را همانطور که از درگاه خود رانده است می‌تواند

بی علت هم به درگاه خود بخواند. (الهی‌نامه، ۱۳۸۷: ۲۱۸)

۵. اعمال دینی و عبادی انسان زمانی منزلت دارد که از روی اخلاص باشد و

طاعاتی که از روی ریا باشد بی‌قیمت و ناخالص است. (الهی‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۷۷)

۶. گناهکاران می‌توانند در حال و هوای خود حتی سرمشقی برای «کمال در عمل»

باشند. (مصلیت‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۲۳)

۷. وقتی در قبض فرو می‌رود بی‌تاب و قرار می‌شود. این تمرکز در وجود خدا سبب می‌شود که گاهی صوفی حوادث روزمره‌ی زندگی را آگاهانه یا ناخودآگاه چنان

تعبیر کند که با عوالم دینی و عرفانی مرتبط شود. (تذکره الاولیاء، ۱۳۹۳: ۵۴۷)

۸. محب حق حتی با کعبه معظمه نیز نمی‌خواهد سر و کاری داشته باشد.

(تذکره الاولیاء، ۱۳۹۳: ۵۳۹)

۹. شبی نماد صبر و رضامندی و خشنودی در برابر هر بلا و قضایی است که از

جانب حق برسد. (تذکره الاولیاء، ۱۳۹۳: ۵۵۵)

۱۰. شبی معتقد است که سخن سالک سخنی است که از حق به حق می‌رود.

(تذکره الاولیاء، ۱۳۹۳: ۵۴۲)

۱۰. نتیجه

با بررسی چهره‌های عرفا و شیوخ در منطق الطیر و دیگر آثار عطار در می‌یابیم که عطار این چهره‌ها را در قالب حکایت و داستان برای بیان تفکرات و باورهای عرفانی

خود استفاده می‌کند.

شیخ عطار در اغلب موقع و به شکل رمزی، به ذکر کرامات و اندیشه‌های والای معنوی و عرفانی عارفان توجه دارد و کمتر به ترجمه‌ی احوال آنها می‌پردازد؛ به نحوی که برای خواننده‌ی مطالب، متضمن عبرت یا محرك علاقه به طریقه‌ی آنها شود.

جستار حاضر نگرش و پویشی است در حکایات‌های عطار از زبان شبی یا به بیانی بهتر کشف راز و رمز جاودانگی اندیشه‌های عطار از سوی شبی، عارف قرن سوم و چهارم که اغلب فواید اخلاقی و دریافت‌های عرفانی آنها را در بر دارد. هرچند که گاهی نقل این گونه حکایات سبب عدم پذیرش منطقی می‌باشد اما لطایف و فواید حاصل از حکایات از زبان شبی، در جای خود جالب و احیاناً قابل ملاحظه است. نکته‌ی دیگر درس‌هایی است که موجب تزکیه و تطهیر نفوس به شمار می‌رود و این خود هدف تربیت در نزد عرفا و شیوخ به خصوص بوده است.

در بین عرفا و شیوخ منطق‌الطیر، بجز شیخ صنعن که جایگاه ویژه دارد و یک قصه‌ی کامل و حدیث عشقی است؛ در شرح حال شبی نیز سخن را به سر حد اعجاز کشانیده و داد فصاحت داده و قلم سحرانگیز خود را در بیان سر اخلاص عمل و نقش مسئولیت انسان در رهایی از تعلقات که مقدمه‌ی نیل به کمال می‌باشد معرفی می‌کند. با توجه به اهمیت و جایگاه شبی در نزد عطار و باورها و زمینه‌های مشترک موجود بین هر دو، طرح حکایت از زبان شبی به این منظور است که وقتی حقیقت دنیا خود را از نظر کسانی مثل شبی پنهان می‌کند دیگر جایی برای دیگر کسانی که هیچ مقامی را طی نکرده‌اند نمی‌ماند و رابطه‌ی این حکایات با اصول عرفانی پیوند می‌خورد.

بررسی موشکافانه‌ی حکایات به منظور نیل به رهیافت ترین رموز عارفانه در این قلمرو صورت گرفته است و آن چه را که عطار در نگرش خود برای به تصویر

کشاندن در ذهن خود داشته از لابلای حکایات بررسی، تحلیل و ذکر شده‌اند.
شبلى در عشق صوفیانه به حدی بوده است که او را عاشق مجنون دانسته‌اند و
مدتی وی را در بیمارستان بغداد بستری کرده‌اند.

عطّار در منطق الطیر وی را مظهر عارف عاشق و عارف بلند مرتبه می‌داند. عارف
عاشقی که عطّار عبارات و سخنان خود را در قالب داستان و به شکل رمز برای رسیدن
به حقیقت و طی مراحل سلوک به وسیله وی بیان می‌کند.

در پایان باید گفت با بررسی ژرف ساخت حکایات به این نتیجه می‌رسیم که
عطّار اصول و مراحل سیر و سلوک و رموز عرفانی را در جهت دریافت‌های عرفانی
و اخلاقی برای خوانندگان از زبان شخصیت‌های عرفانی به ویژه شبلى به خوبی بیان
کرده است و در نتیجه حکایات را عمیق، خواندنی‌تر و جذاب می‌کند.

پادداشت‌ها

- ۱- نام او را برخی، جعفر بن یوسف نیز نوشته‌اند و بنا بر گفته‌ی ابن خلکان بر سنگ مزار وی در بغداد هم چنین ثبت شده است. (وفیات الاعیان، ۱۹۹/۱).
- ۲- در نفحات الانس جامی ص ۱۸۰، ابوبکر جعفر بن یونس آمده و در کشف المحبوب و رساله‌ی قشیریه، دلف بن جحدر، ص ۱۹۵ و ۱۷۱.
- ۳- شبله = هی قریه من قری اسروشنه و هی مدینه عظیمه وراء سمرقند من بلاد ماوراء النهر، (یاقوت، معجم البلدان، ۲۵۶/۳).
- ۴- «کنیت او ابوالحسن بود. اصل او از سامریه بود، به بغداد نشستی. وی از اقران استاد نوری بود. فارس عیسی گوید که نام او محمد بن اسماعیل السامری است».
- ۵- تلخیص از فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، اعلام، ج ۵، ص ۸۸۶.
- ۶- طبقات الصوفیه، ص ۳۵۵.

۶- المائده/۵۴

۷- خيار: غير از میوه‌ی معروف، معنی نیکان است و اینجا منظور همین معنی نیکان است.

۸- تذکره الاولیاء، عطار، ۱۳۹۳: ۵۴۴

۹- میدی، کشف الاسرار در تفسیر آیه‌ی «والذين يكزنون الذهب و الفضة و لا ينفقوتها فى سبيل الله...».

۱۰- عطار، تذکره الاولیاء، ۶۲۴

۱۱- کاشانی عزالدین محمود، مصباح الهدایه، ص ۳۹۲

منابع

۱. الذهبي، شمس الدين. (۱۹۸۹). تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير والاعلام. تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، بيروت: دار الكتب العربي.
۲. انصارى هروى، شيخ عبدالله. (۱۳۸۶). طبقات الصوفيه. محمد سرور مولايى، تهران: توس.
۳. پورنامداريان، تقى. (۱۳۹۱). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. حافظ، شمس الدين محمد. (۱۳۷۲). ديوان حافظ، تصحيح محمد قزويني و قاسم غنى، تهران: اقبال.
۵. حموى، ياقوت بن عبدالله. (۱۹۷۹). معجم البلدان. بيروت: دارصادر.
۶. دهخدا، على اكبر. (۱۳۷۳). لغت نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. ريتز، هلموت. (۱۳۸۸). دریای جان. ترجمه عباس زرباب خویی و مهرآفاق باپوردي، تهران: انتشارات بين المللی الهدى.
۸. سجادى، سيدجعفر. (۱۳۹۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی. تهران: طهورى.
۹. سراج، ابونصر. (۱۹۱۴). اللمع فى التصوف. تحقيق رنولد الن نيكلسون، لندن: پريل.
۱۰. سعدى شيرازى، مصلح الدين. (۱۳۷۴). کليات سعدى. تصحيح مرحوم محمد على فروغى، تهران: ققنوس.
۱۱. عثمانى، ابوعلى. (۱۳۴۵). ترجمه‌ی رساله‌ی قشيريه. تصحيح بدیع الزمان فروزان فر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۲. عراقى، فخرالدين. (۱۳۹۰). لمعات. تهران: مولى.
۱۳. عطار، فريدالدين. (۱۳۸۶). اسرارنامه. محمدرضا شفيعي كدكى، تهران: سخن.
۱۴. ---. (۱۳۸۷). الهى نامه. محمدرضا شفيعي كدكى، تهران: سخن.

١٥. عطار، فریدالدین. (١٣٩٣). *تذکره الاولیاء*. تصحیح محمد استعلامی، تهران: انتشارات زوار.
١٦. ---، --. (١٣٨٦). *مصیبت نامه*. محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
١٧. ---، --. (١٣٨٨). *منطق الطیر*. محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
١٨. ---، --. (١٣٧٢). *منطق الطیر (مقامات طیور)*. سید صادق گوهرین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
١٩. فروزان فر، بدیع الزمان. (١٣٨٩). *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری*. تهران: انتشارات زوار.
٢٠. فولادی، علیرضا. (١٣٨٩). *زبان عرفان*. تهران: سخن.
٢١. قشیری، ابوالقاسم. (١٣٩١). *رساله قشیریه*. تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، تهران: انتشارات زوار.
٢٢. کاشانی، عزالدین محمود. (١٣٦٧). *مصابح الهدایه و مفتاح الكفایه*. تصحیح استاد جلال الدین همایی، تهران: انتشارات بیتا.
٢٣. ---، ----. (١٣٩٠). *مصابح الهدایه و مفتاح الكفایه*. مجید سرمدی، تهران: علمی.
٢٤. لاهیجی، شمس الدین محمد. (١٣٧٤). *مفایل الاعجاز فی شرح گلشن راز*. تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.
٢٥. معین، محمد. (١٣٦٤). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر.
٢٦. موسوی بجنوردی، کاظم. (١٣٨٩). *دانیه المعارف بزرگ اسلامی*. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
٢٧. مبیدی، رشیدالدین ابوالفضل. (١٣٦٤). *کشف الاسرار و عده الابرار*. به کوشش علی اصغر حکمت، تهران: ابن سینا.
٢٨. هجویری، علی. (١٣٧٦). *مقدمه قاسم انصاری*. تهران: طهوری.